

چند نامه برای ریمیک یوسی

ابراهیم رها

سرشناسه	: رها، ابراهیم، ۱۲۵۰ -
عنوان و نام پدیدآور	: چند نامه برای ریمیدیوس / نویسنده ابراهیم رها.
مشخصات نشر	: تهران: روزنه، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری	: ۷۲ ص.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۳۳۴-۵۲۹-۷
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیا
موضوع	: نامه‌های فارسی -- قرن ۱۴
رده‌بندی کنگره	: ۸۱۶/۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۴۰۰۳۲۸



چند نامه برای ریمیدیوس ابراهیم رها

طرح جلد: خسرو اشتری

چاپ اول: ۱۳۹۳

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

آدرس: خیابان مطهری، خیابان میرزای شیرازی جنوبی، پلاک ۲۰۲، واحد ۳

☎ تلفن: ۸۸۸۵۳۶۳۱-۸۸۸۵۳۷۳ ☎ شماره: ۸۶۰۳۴۳۵۹

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۳۴-۵۲۹-۷ ISBN: 978-964-334-529-7

☼ تمام حقوق مادی و معنوی اثر برای ناشر محفوظ است ☼

فهرست

۷	مقدمه
۲۳	نامه اول
۲۹	نامه دوم
۳۳	نامه سوم
۳۹	نامه چهارم
۴۵	نامه پنجم
۵۱	نامه ششم
۵۷	نامه هفتم
۶۳	نامه هشتم

بسم الله النور

مقدمه

نامه نوشتن کلاً امر پسندیده‌ایست چرا که از دیرباز مرسوم بوده و اساساً هر چیز از دیرباز مرسوم باشد حتماً چیز به درد بخور است که مردم این همه سال به آن چسبیده‌اند و ولش نکرده‌اند. من البته تخصص کامل در تمام موارد و مسائلی که مردم به آن می‌چسبند و ول‌کنش هم نیستند ندارم اما می‌دانم این «دیرباز» مبحث الکی و ساده و کم‌ارجی نیست. تا به حال به متضاد دیرباز فکر کرده‌اید؟ می‌شود «زود بسته» این که چه چیزی زود بسته شود خوب است و چه چیزی زود بسته نشود خوب است خودش مسئله بسیار حائز اهمیت و تعیین‌کننده‌ایست چنان که می‌توان مردم را بر همین اساس به دو گروه طرفدار زود بسته شدن یا مخالف زود بسته شدن تقسیم کرد.

به این موضوع خوب فکر کنید. خوب فکر کردید؟ خیلی

بی ادبیدا بگذریم. دیرباز از قرار معلوم اسم یک بازیگر هم هست که حالا این بخش قضیه چندان مهم نیست نه این که از نگاه من «بازیگری» مهم نباشد، آن هم برای خودش حرفه ای محترم و مهم است مثلاً پرویز پرستویی مهم نیست؟ مثلاً رضا کیانیان مهم نیست؟ از آن ها مثلاً تر، عزت الله انتظامی مهم نیست؟ مثلاً مرحوم خسرو شکیبایی مهم نبود؟ البته من هم با شما هم عقیده ام که به عنوان مثال گلزار مهم نیست. یعنی اساساً و اصولاً به بازیگری ربطی ندارد به دشت و دمن بیش تر مربوط است و بگذریم. اما اگر بی انصاف نباشیم محمدرضا فروتن یا شهاب حسینی تا حدودی مهم هستند. شاید برایتان سؤال باشد چرا از بازیگران زن در این میان نامی نبردم. الان جنبش فمینیست ها شروع به صدور اعلامیه یا بیانیه می کند که فلانی (یعنی من) بین زنان و مردان تبعیض قائل شده و این امر، مکتوب در مقدمه کتابش قابل احساس و مشاهده است. خب پس بیاید برای رفع اتهام هم که شده در مورد بازیگران زن سینمای ایران صحبت کنیم. می گویند معتمدآریا از مد افتاده است. می گویند نیکی کریمی و هدیه تهرانی و لیلا حاتقی هم به تدریج دارند از مد می افتند. خب شما که توقع ندارید ما در مقدمه یک کتاب که طبعاً اثری ماندگار است بیایم و بر فرض از الناز شاکر دوست حرف بزنیم. اصلاً فکرش را هم نکنید. خب؟ دیدید؟ چیزی برای گفتن نمی ماند. اما راستی چه شد که سر از الناز شاکر دوست در آورديم؟ آها، صحبت دیرباز بود. متوجه شدید چرا «دیرباز» این قدر مهم است؟ خودش می تواند بحث را به جاهایی بکشاند که نکشاند بهتر است!

اما تا آن جا که حافظه‌ام یاری می‌کند من می‌خواستم از اهمیت نامه نوشتن بگویم نه اهمیت دیرباز. ای دل غافل از کجا به کجا رفتیم؟ راستی چرا دل غافل باعث می‌شود ما از کجا به ناکجا یا یک جای دیگر برویم؟ اصولاً برای رفتن ماشین شخصی یا وسیله‌ی نقلیه عمومی لازم است؛ مثل هواپیما یا قطار یا تاکسی یا اتوبوس یا مترو و غیره (و غیره هم لازم است). اما تا آن جا که من می‌دانم و حتی کاوش‌های دیرینه‌شناسان هم اثبات کرده در هیچ دوره‌ی زمانی برای تردد و رفتن از جایی به جای دیگر دل غافل مورد استفاده قرار نگرفته است. احتمالاً این مورد خاص کار دست ادبا و شعرا است. آن هم نه در همه احوال بلکه در زمانی که شعر سرودن‌شان می‌آمده؛ چرا که شاعر می‌گوید «کی شعر ترانگیزد، خاطر که حزن باشد» راست هم می‌گوید وقتی خاطر حزن باشد دست آدم به نوشتن نمی‌رود. نه تنها دست که سایر اعضا و جوارح هم به نوشتن نمی‌رود. البته شایان ذکر است که تمام اعضا و جوارح نباید در نوشتن مورد استفاده قرار بگیرند. هر عضوی به درد کاری می‌خورد همه چیز که به درد نوشتن نمی‌خورد. مثلاً پا؟ یا عضو مهمی است. هر دو تا یا هم مهم هستند. اگر راست پا هستید شاید به اهمیت پای چپ با دیده‌ی تردید بنگرید اما خب من عرض می‌کنم با دیده‌ی تردید ننگرید. اگر افق نگاه‌تان را عوض کنید و مثل لیونل مسی که چپ پا است و از همین پای چپش نان درمی‌آورد و خوب هم درمی‌آورد به ماجرا نگاه کنید به اهمیت زاید‌الوصف پای چپ

بی می‌برید. پای چپ چنان مهم است که یک فیلم با نام «پای چپ من» ساخته شده است. البته و صد البته این پای چپ، به «من» ربطی ندارد. سوءبرداشت نشود! حرف‌مان یادمان نرود. با با تمام اهمیتش به کار نوشتن نمی‌آید. این را می‌گفتم. البته می‌دانم که بعضی عزیزان معلول و کسانی که مشکلی از ناحیه دست دارند شاید با پایشان هم بنویسند و حتی نقاشی بکشند و حتی نقاشی‌های خوب بکشند پس نتیجه می‌گیریم در موارد خاص «پا» به درد نوشتن هم می‌خورد و ما باید مثال‌مان را عوض کنیم. خوب می‌کنیم. مثلاً شکم، شکم که دیگر به کار نوشتن نمی‌آید. البته من واقفم که می‌گویند بعضی نوشته‌ها شکمی است. یعنی کم‌قدر است، کم‌اهمیت و بی‌محتواست. راستش حالا که فکر می‌کنم می‌بینم اگر شکم در نوشتن تأثیر نداشت این همه سال مردم از اصطلاح نوشته‌ی شکمی استفاده نمی‌کردند و یا نمی‌گفتند شاعران و نویسندگان همیشه شکمشان گرسنه است و اصولاً گرسنگی فشار آورده که رفته‌اند شاعر و نویسنده و مترجم و منتقد شده‌اند. گفتم منتقد. من زمانی که نوجوانی بیش نبودم و نقد فیلم خیلی مد شده بود و منتقد سینما آدم مهمی به حساب می‌آمد (مثل پای مسی یا بازی محمدرضا فروتن) مدام به این فکر می‌کردم که یک فقره (فروند؟ دستگاه؟ تخته؟...) منتقد سینما چطور می‌تواند نان می‌خورد؟ یعنی مدام به این مسئله فکر می‌کردم. بر فرض صبح از خواب بیدار می‌شدم، دست و صورتم را می‌شستم، صبحانه می‌خوردم و شروع می‌کردم به این مسئله فکر کردن. البته